

## دفاع تحلیلی از حق طلاق مردان در اسلام\*

عباس عباسزاده\*\*

### چکیده

حق طلاق به موازات ازدواج در طول تاریخ وجود داشته است؛ زیرا بدون آن حق، جای گزین‌های احتمالی نظیر: خشونت خانوادگی، متارکه و تک زیستی و طلاق عاطفی و ... که خود مانع ازدواج موفق و مجدد نیز هستند، مطرح می‌شوند که قابل قبول نیستند. اسلام در این زمینه راه اعتدال را برگزیده، نه آن را مطلقاً رد کرده و نه راه آن را بدون مانع، باز گذاشته است؛ بلکه به خاطر مصالح زوجین و به ویژه کودکان، موانع، شرایط و محدودیت‌هایی برای آن معین کرده است. مثلاً از طلاق‌های مکرر و بدون دلیل و از طلاق ظهار و ایلاء جلوگیری کرده و یکی از دو حالت «امساک به معروف» و «تسریح به احسان» را پیش پای مردان گذاشته است. اعتراضی که در اینجا مطرح است این است که حق طلاق چرا به مردان سپرده شده و چه حمایت‌هایی از زنان در این زمینه انجام گرفته است. ما در این نوشتار ضمن آن که حق طلاق را به دو حق یعنی حق جدا کردن خود از زن و حق نگه داشتن زن برای خود، تقسیم کرده‌ایم، علت این امر را نیز بیان نموده و حمایت‌های ویژه از زنان را نیز تاکید کرده‌ایم.

**واژگان کلیدی:** تحلیل طلاق، مبعوض‌ترین حلال، مراحل طلاق و حق طلاق

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۳

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۴

Abbaszadeh70@yahoo.com

\*\* استادیار دانشگاه تبریز

## مقدمه

یکی از مسائلی که اسلام اختیار آن را به مرد سپرده نه به زن، طلاق و گشودن پیوند زناشویی و یا نگهداشتن آن است<sup>۱</sup> و لذا برخی منتقدان آن را تبعیض گونه تفسیر کرده‌اند که به نفع مرد و به ضرر زن می‌باشد. در این نوشتار، ابتدا طلاق را تعریف می‌کنیم و سپس به پیشینه آن اشاره می‌کنیم و آن گاه به بررسی این مسأله و پاسخ‌های این شبهه می‌پردازیم.

## تعریف طلاق:

طلاق در زبان عرب، به معنای رهانیدن و گشودن قید و بند است (لسان العرب؛ ذیل طلاق) و در زبان فارسی به معنی بیزاری و جدائی کامل می‌باشد (دهخدا؛ ۱۳۸۳، ۱۰: ۱۵۴۸۹ طلاق). و در اصطلاح، به معنی گشودن پیوند زناشویی با لفظ مخصوص یا اشاره یا نوشته‌ای است که جایگزین آن باشد (شیخ طوسی، ۱۳۷۷ق، ۲، ۹۸). البته انحلال زناشویی، همواره مرادف با طلاق نیست؛ چرا که گاهی انحلال زناشویی با فسخ نکاح یا مرگ همسر حاصل می‌شود که غیر از طلاق است و مفهوم متارکه نیز غیر از مفهوم طلاق می‌باشد. حق طلاق به دو حق قال تحلیل است: یکی حق طلاق دادن و جدا شدن و دیگری حق طلاق ندادن و همسر را برای خود نگهداشتن. به عبارت دیگر، وقتی حق طلاق به کسی داده می‌شود، می‌توان آن را اعمال یا اسقاط نماید.

## پیشینه طلاق<sup>۲</sup>

طلاق و جدائی به موازات ازدواج، تقریباً در میان همه ملل وجود داشته هر چند شکل و شرایط آن یکسان نبوده است.

در برخی از جوامع ابتدائی اصلاً پیمان زناشویی به طور موقت انجام می‌شد و پس از پایان مدت یا تمدید می‌شد و یا بدون هیچ تشریفاتى از هم جدا می‌شدند؛ نظیر برخی قبایل آفریقایی و سیاه‌پوستان آمریکائی و اسکیموها.

در برخی دیگر از جوامع، ازدواج دائمی و حق طلاق به طور مطلق در اختیار مرد بود و زن حق جدائی نداشت و در صورت اقدام به آن، سخت مجازات می‌شد؛ اما مرد می‌توانست در صورت نازائی یا انحراف و خیانت، زن خویش را طلاق دهد یا حتی محکوم به مرگ کند؛ نظیر تمدن سومری و بابلی و یونان قدیم و ایران باستان و عرب جاهلی.

در برخی دیگر از جوامع، آن‌هم در دوره‌های خاص، نظیر دوره مادرشاهی و مادر سالاری، فقط زن حق طلاق داشت.

در شریعت یهود، مرد به مجرد نارضایتی از همسر خویش، می‌توانست وی را طلاق دهد؛ هر چند به مردان توصیه شده تنها با دلیل موجهی مانند کاستی‌های جسمانی یا اخلاقی، همسر خویش را طلاق دهند.

در دین مسیح هیچ‌یک از زن و مرد حق طلاق نداشته‌اند؛ زیرا اینان خیال می‌کنند هر یک از زن و مرد، در حقیقت با ازدواج از روش و سیره حضرت مریم و عیسی مسیح تخطی کرده و به جای مجرد زیستن، اقدام به انعقاد پیمان زناشویی کرده‌اند و باید با تن دادن به تکالیف خانوادگی، کفاره آن را پردازند و از این رو تا اواخر قرن نوزدهم طلاق در اروپا ممنوع بود؛ اما چون ممنوعیت مطلق با واقعیات اجتماعی سازگار نبود با وجود مخالفت کلیسا، حق طلاق به عنوان یک حق مدنی، قانونی و مجاز اعلام شد.

در آئین حیات بخش و مترقی اسلام اصل طلاق مجاز اعلام شد و اختیار آن که در میان اعراب جاهلی در دست مردان بود، باز به دست مردان سپرده شد؛ اما ساختار آن، به کلی دگرگون گردید. به عنوان مثال:

۱ - در زمان جاهلیت، مرد می توانست بارها زن خود را طلاق دهد و باز بدان رجوع کند و بدین صورت زن را بازیچه دست خویش نهاده و بلا تکلیف گذارد؛ اما قرآن دستور داد: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ» (بقره / ۲۲۹) یعنی: «طلاق دو بار است پس زوج «یا باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند و یا با نیکی و خوشی او را رها سازد».

و در ادامه می فرماید: «فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدِ حَتٰی تَنْكِحَ زَوْجًا غٰیْرَهٗ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا اَنْ یَتَرَاجَعَا...» (بقره / ۲۳۰) یعنی: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود مگر اینکه زوجه همسر دیگری انتخاب کند<sup>۳</sup> و اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که بازگشت کنند (و با همسر اول ازدواج کند)»

این حکم در حقیقت شلاقی بود بر بوالهوسی مرد که مراقب باشد زن را بازیچه دست خویش قرار ندهد و با طلاقها و رجوعهای مکرر، روح لطیف او را نیازارد که اگر چنین کند باید نه تنها ازدواج و همبستری زن خویش با مرد بیگانه ای را به عنوان محلل تحمل کند؛ بلکه در صورت ادامه این ازدواج و طلاق ندادن شوهر دوم (آن مرد بیگانه)، برای همیشه از ازدواج با زن خویش محروم بماند.

۲ - روش دوم، طلاقظهار بود که مرد همسر خویش را به منزله مادر خود اخذ می کرد که کنایه از حرمت همبستری بود و بدین صورت جدائی ابدی بین آنان واقع می شد.

۳- روش سوم، ایلا بود یعنی مرد سوگند می خورد که دیگر با همسر خویش همبستر نشود و بدین صورت، زن نه از شوهر خویش بهره مند می شد و نه حق ازدواج با کس دیگر را داشت و همچنان بلا تکلیف باقی می ماند.

اما اسلام برای تعیین تکلیف مدت چهار ماهه، تعیین کرد که مرد در آن مدت، موظف است رجوع کند و یا طلاق دهد.

### طلاق، مبعوضترین حلال ها

در اسلام طلاق مکروه است و از مبعوض ترین مباحات به شمار می رود؛ چرا که موجب متلاشی شدن کانون گرم خانواده ها و فرو پاشی بنای رأفت، عطوفت و مودت در زندگی بشر می شود و علاوه بر زن و شوهر، کودکان مظلوم را به دست طوفان حوادث تلخ می سپارد که در ذیل به نقل برخی روایات در این زمینه می پردازیم:

۱- وقتی ابویوب انصاری خواست زن خود را طلاق دهد، پیامبر(ص) به وی فرمود: «انَّ طَلَّاقَ أُمِّ أَيُّوبَ لِحُوبِ أَيْ أُمَّ» (همان). «طلاق ام ایوب گناه بزرگی است».

۲- در حدیث دیگری آمده است که پیامبر(ص) فرمود: «جبرئیل آن قدر درباره زن به من سفارش و توصیه کرد که پنداشتم طلاق زن جز هنگامی که فحشای قطعی مرتکب شده باشد، سزاوار نیست» (مجلسی، ۱۳۷۲، ۱۰۳: ۲۵۳).

۳- از پیامبر اکرم(ص) نقل است که فرمود: «تَزَوُّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ» (طبرسی، ۱۳۶۵: ۱۹۷) «ازدواج کنید و طلاق ندهید؛ زیرا طلاق عرش الهی را به لرزه در می آورد».

۴- امام صادق(ع) از پیامبر(ص) نقل کرده که فرمود: «نزد خدا چیزی محبوب تر از خانه عروس نیست و چیزی هم مبعوض تر از خانه ای که طلاق در آن شکل گیرد وجود ندارد». آن گاه امام صادق(ع) فرمود: «تکرار نام طلاق و پرداختن به جزئیات آن

در قرآن به خاطر این است که خداوند آن را دشمن می‌دارد» (حر عاملی، ۱۳۶۱، ۱۵: ۲۶۶).

۵- روزی زنی از دست شوهر خود به رسول اکرم (ص) شکایت نمود و اظهار داشت قصد دارد با پرداخت مبلغی از شوهر خود طلاق بگیرد. پیامبر فرمود: «لَعَلَّكَ تُرِيدُنَ أَنْ تَخْتَلِعِي فَتَكُونِي عِنْدَ اللَّهِ أَنْتِنُ مِنْ جِيفَةِ حِمَارٍ» (طبرسی، ۱۳۶۵: ۲۴۶) «می‌خواهی طلاق بگیری؟ در این صورت در نزد خداوند از لاشه حمار گندیده‌تر می‌شوی.»

۶- در حدیث دیگری از پیامبر (ص) آمده است که فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ مِنْ غَيْرِ مَا بَأَسَ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ.» (نهج الفصاحه، حدیث ۱۰۲۳) «زنی که بدون جهت از شوهر خود طلاق بخواهد، بوی بهشت به او حرام است.» مولوی نیز در داستان معروف موسی و شبان، اشاره به مبعوض بودن طلاق می‌کند و می‌گوید:

تا توانی پا منه اندر فراق  
أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ

(مثنوی / ۲: ب ۱۷۵۶)

علت این نوع برخورد با مسأله طلاق در اسلام، این است که طلاق، ویرانگر خانواده است و آرامش اعضای خانواده را سلب می‌نماید و لذا برای این که کار به طلاق کشیده نشود، اسلام خواسته است که زن، خود را برای شوهر بیاراید و مرد به زن خود اظهار عشق و علاقه نماید و زنان و مردان نامحرم، غیر از موارد ضروری آن هم با متانت و وقار، هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشته باشند و همچنین مرد و زن، بیش‌تر تکیه بر جاذبه عقلی و مودت قلبی کنند تا جاذبه غریزی و حیوانی و زندگی را بر اخلاق استوار سازند تا قانون، و مردان، زنان را امانت خدا در دست خود بدانند و ... تا این که شیرازه زندگی به آسانی از هم نپاشد.

در اسلام مرد مَوْظَف است در صورت ادامه زندگی، با همسر خود به نیکی رفتار کند و اگر از ایشان کوتاهی دید، صبر کند (امساک به معروف) و اما اگر چاره ای جز جدائی نباشد و نصایح اخلاقی و حکمیت افراد صالح فایده ندهد، مرد موظف است علاوه بر پرداخت حقوق واجب وی مثل مهریه، با نیکی از زن جدا شود و حتی به هنگام جدائی، هدیه ای به او دهد و هدفش از جدائی، آزادسازی و ایجاد راحتی برای زن باشد (تسریح به احسان). و این که می بینیم وجود دو شاهد عادل را در طلاق معتبر دانسته، نشان از اهمیت مسأله دارد تا این که اولاً به سهولت محقق نشود و ثانیاً ظلمی به زن روا نشود.

اسلام برای تحقق طلاق مراحل را عنوان کرده تا بتواند جلو طلاق را بگیرد: در اولین مرحله، از مرد می خواهد که به مجرد ناخرسندی از همسر، دست به طلاق نزند؛ بلکه راه صبر و بردباری را پیشه سازد و توجه داشته باشد که بنا به فرموده قرآن، چه بسا چیزی را مکروه شمارید اما خیری در آن برایتان باشد (نساء/۱۹).

در دومین مرحله، آنان را دعوت به صلح و سازش می کند، بدون این که کسی از اختلافشان مطلع شود؛ یعنی اگر چه لازم باشد زن یا مرد و یا هر دو، برای تأمین صلح و صفای خانواده، از پاره ای از حقوق خود صرف نظر کنند، باید این کار را بکنند.

قرآن در این زمینه می فرماید: «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (نساء/۱۲۸) «و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاهها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید که خدا والای بزرگ است و اگر زنی از شوهر خویش، بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی

گرایند که سازش بهتر است و [لی] بخل [و بی گذشت بودن] در نفوس حضور [و غلبه] دارد و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است».

در سومین مرحله، پیش از رجوع به حاکم شرع، موعظه، ترک بستر، تأدیب و تشکیل دادگاه خانوادگی با حضور دو داور از اقوام است. قرآن در این زمینه می - فرماید:

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً (\*) وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا أَنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ كَانِ عَلَيْهِمَا خَبِيرًا» (نساء / ۵-۳۴) «و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانوادگی زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آن دو کمک می کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است)».

از این آیه به خوبی روشن می شود که اسلام در اوج اختلاف زناشویی که زن و مرد هر دو تصمیم به طلاق دارند و حاضر به سازش نیستند، راضی نیست که زن و شوهر از هم جدا شوند و یا به زندگی تلخ خود با تلخی ادامه دهند و از خانواده دو طرف می خواهد داورانی را انتخاب کنند تا برای اصلاح بکوشند.

در چهارمین مرحله، به هنگام مراجعه به دادگاه، حاکم شرع باید ضرر و زیانهای طلاق را به طرفین گوشزد و سعی نماید آنان را از طلاق منصرف کند و در این راستا وظیفه دارد اجرای صیغه طلاق را به تأخیر اندازد.



در پنجمین مرحله، مرد را موظف کرده پیش از طلاق در صورتی که با زن خود نزدیکی نکرده، نصف مهریه را و در غیر این صورت، کل آن را به زن بپردازد (بقره / ۲۳۷).

در ششمین مرحله، مجریان صیغه طلاق را موظف نموده، طلاق را در حضور دو شاهد عادل مرد اجرا کنند (ماده ۱۱۲۴ قانون مدنی)؛ زیرا طلاق کار خیر نیست تا در انجام آن تعجیل کرد و شاید این دو شاهد عادل، خود بین آنان آشتی دهند و مانع طلاق گردند.

در هفتمین مرحله، اسلام برای صحت طلاق شرط می‌کند که زن از عادت ماهانه پاک شده باشد و مرد نیز از زمان طهارت زن تا هنگام اجرای صیغه طلاق با او همبستر نشده باشد [طلاق (۱/)] و (ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی)؛ و این امر، از یک سو، زمان طلاق را محدود می‌کند و از سوی دیگر، فرصتی ایجاد می‌کند که شاید اختلافها از میان برخیزد و عصبانیتها فرو نشیند و صلح و سازش بین زن و مرد ایجاد شود.

در هشتمین مرحله، دستور به نگه داشتن عده داده است (بقره / ۲۲۸) و زن را به شرط آن که یائسه یا غیر مدخوله یا نابالغ نباشد، مکلف نموده در این مدت (در ازدواج موقت یک ماه و نیم و در ازدواج دائم سه ماه) از ازدواج مجدد پرهیز نماید و مخارج خود را از مرد بگیرد و از خانه شوهر خارج نشود و حتی برای جلب و جذب شوهر خود آرایش کند و اگر قبلاً حج واجب خود را به جا آورده باشد، حق ندارد در این ایام به حج برود تا بتواند در امور زندگی و مسائل گذشته و آینده تفکر و تأمل نماید و زخمهای خانوادگی را التیام بخشد. شاید در این مدت، مرد رجوع کند و زن رضایت دهد. و یا اگر طلاق، طلاق خلع است، زن رجوع کند و مرد هم برگردد.

در نهمین مرحله، دستور داده اگر زن حامله است، وضع حمل و پاک شدن از نفاس به عنوان عده محسوب شود تا جدائی کامل به تأخیر بیفتد تا شاید حضور فرزند به عنوان گل زندگی از پاشیده شدن زندگی جلوگیری کند.

در دهمین مرحله، امر به طلاق را محدود به دو بار کرده است (بقره / ۲۲۹) و اگر مردی برای بار سوم، همسرش را طلاق دهد، دیگر حق رجوع برای وی وجود ندارد و باید همسرش با مرد دیگری ازدواج کرده و پس از جدائی از وی با همسر اول ازدواج کند (بقره / ۲۳۰). این همان مسأله «ذواق و مطلق» است که در روایات نیز از آن نهی شده است.

آدم «ذواق» یعنی کسی که هدفش این است که زنان گوناگون را مورد کامجوئی قرار دهد. چنین کسی در اسلام، ملعون و مغضوب خداوند معرفی شده است.

در روایتی از امام باقر (ع) آمده است که پیامبر اکرم (ص) به مردی که سه بار با سه زن ازدواج کرده بود و هر بار بدون دلیل زن خود را طلاق داده بود فرمود: «خداوند مرد و زنی را که همیشه می‌خواهند با افراد دیگری ازدواج کنند و همسر خویش را عوض کنند، دشمن می‌دارد و لعنت می‌کند.»

امام صادق (ع) از پدر گرامی خود نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْغِضُ كُلَّ مُطْلَقٍ وَ ذَوَاقٍ» (حر عاملی، ۱۳۶۱، ۱۵: ۲۶۷) «خداوند هر مرد طلاق دهنده و کامجوئی را دشمن می‌دارد.»

### فلسفه‌ی تحلیل طلاق:

برخی ممکن است از خود بپرسند که اگر طلاق، مبعوض است، چرا اسلام آن را تحریم نکرد و به کلی جلو آن را نگرفت؟

در پاسخ باید گفت: ازدواج و زناشویی پیمان محبت، مودت، همدلی و وحدت و یگانگی است نه صرفاً رفاقت و همکاری. محبت و دوستی چیزی نیست که بتوان کسی را با زور و اجبار و از راه قانون بدان ملزم ساخت.

اسلام با این که مراحل را به عنوان مانع برای طلاق عنوان نموده است؛ اما نخواست به صورت قانونی مطلقاً از وقوع طلاق جلوگیری کند؛ زیرا جلوگیری قانونی از طلاق، موجب جایگزینی امور نامطلوبی می‌شود که بدتر از طلاق است مثل متارکه، طلاق عاطفی، خشونت خانوادگی و ترس از ازدواج جوانان و ...

فلسفه طلاق این است که به هر حال در طول زندگی، عواملی ممکن است موجب برهم خوردن توافق زوجین بشود. به طوری که ادامه وضع موجود برای ایشان تحمل‌پذیر نباشد. بنابراین، لازم است که عقد ازدواج قابل انحلال باشد. البته طلاق به عنوان دوی تلخی تشریح شده که جز در موارد ضروری آن هم با رعایت حقوق طرفین و با شرایط سنگین نباید عملی شود. آیات طلاق در قرآن کریم با پند و نصیحت و تهدید مردان از سوء استفاده از حق طلاق توأم گردیده است.

«وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَامَسْكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.» (بقره / ۲۳۱)

«هنگامی که زنان را طلاق دادید و به سر آمد خویش رسیدند (یعنی از عده بیرون آمدند) پس ایشان را با نیکی نگه دارید به وسیله ازدواج مجدد) یا ایشان را با نیکی رها کنید و ایشان را به عنوان آزار رساندن و ضرر زدن نگهداری نکنید که ستم کنید و کسی که چنین کند به خویش ستم کرده است و آیات الهی را مسخره نگیرید و یاد

کنید نعمت خدا را به شما و آنچه را نازل فرمود از کتاب و حکمت که بدان اندرزتان دهد و پرهیزکار باشید و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است».

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «وقتی مردی می‌خواهد ازدواج کند، باید بگوید: اعتراف می‌کنم به پیمانی که خداوند از من گرفته است و آن این که زن را به شایستگی نگهداری کنم و یا به نیکی او را رها سازم» (کلینی، ۵: ۵۰۲).

خداوند در قرآن ضمن قبول طلاق، به زن و مرد وعده می‌دهد که حتی پس از طلاق و جدائی نیز آنان را از فضل و کرم خود بی‌نیاز سازد و لذا می‌فرماید: «وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا» (نساء / ۱۳۰).

### حق طلاق مردان و حمایت‌های ویژه از زنان

سوالی که گاهی از سوی برخی از زنان مطرح می‌شود این است که چرا اسلام طلاق را به دست مرد داده است؟ در پاسخ به این سوال باید گفت: فلسفه اعطای اختیار طلاق به دست مردان نه به دست زنان این است که:

اولاً زن، یک موجود احساساتی و سریع‌التأثر و سریع‌الغضب و الرضا است و عقل و هوش سرشار آنها ممکن است تابع احساسات زودگذرشان شود و لذا اگر اختیار انحلال عقد ازدواج به دست او سپرده شود، ممکن است به اندک چیزی مثل برخورد بد همسرش با وی یا فرزندان وی از اختیار خود استفاده کند و کانون خانواده را تهدید به انحلال نماید، در حالی که خداوند با دادن غیرت به مردان و عواطف سرشار نسبت به فرزندان در زنان، خواسته است طلاق کمتر رخ دهد.

ثانیاً اگر طلاق به دست زن سپرده می‌شد، آیا زنان اقدام به طلاق‌های ناجوانمردانه یا اجبار به تداوم زندگی بیشتری نمی‌کردند؟! الان با این که طلاق به دست مردان است، لکن درصد بیشتری از تقاضاهای طلاق از طرف زنان صورت می‌گیرد و این

نشان می‌دهد که اگر رسماً اختیار کامل طلاق و جدائی به دست زنان بود، این آمار به میزان قابل توجهی افزایش می‌یافت.

ثالثاً با نگاهی به سایر احکام اسلامی در خصوص خانواده، نظیر وجوب پرداخت مهریه و نفقه و این که زن، هیچ وظیفه‌ای در قبال مرد، جز تمکین جنسی ندارد که لذت آن هم، دو جانبه است، آیا در مقام انصاف، این مرد باشد که حق داشته باشد زن را که برایش هزینه کرده، همچنان برای خود نگهدارد و یا از آن جدا شود یا زن باشد که مرد را برای خود حفظ کند؟

رابعاً در صورتی که ناسازگاری و در خواست طلاق از سوی زن باشد، زن نیز می‌تواند با بخشیدن مهریه یا اعطای مالی (کمتر یا بیشتر از مهریه)، رضایت مرد را برای طلاق کسب کند و طلاق بگیرد که بدان «طلاق خلع» می‌گویند و در صورتی که ناسازگاری و درخواست طلاق از سوی هر دو باشد، زن می‌تواند با گذشت از مهریه و نه بیشتر، طلاق خود را بگیرد که بدان «طلاق مبارات» گفته می‌شود.

خامساً اگر زن برای جدائی دلایل محکمه پسند داشته باشد، می‌تواند از طریق دادگاه و توسط حاکم شرع طلاق بگیرد یا حاکم شرع مرد را وادار به طلاق همسرش کند. مانند عدم پرداخت نفقه از سوی مرد، مفقود الاثر شدن شوهر، به عسر و حرج افتادن زن با ادامه ی زندگی و... (طلاق قضائی) یا در صورت غیبت طولانی مدت شوهر و مفقود الاثر شدن وی، طلاق غیابی بگیرد.

در روایتی ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «هر کس زنی دارد و او را نمی‌پوشاند و نفقه او را نمی‌پردازد، بر پیشوای مسلمین لازم است که آن‌ها را از یکدیگر جدا کند» (حلی، بی تا به نقل از مطهری، ۱۳۵۹: ۱۲۵).

سادساً اگر زنی نمی‌خواهد که شوهرش حق طلاق داشته باشد و خودش از حق جدائی محروم بماند، می‌تواند عقد موقت ببندد که اصلاً طلاق در آن مطرح نیست و

با انقضاء مدت و یا بخشش مدت توسط مرد و یا انصراف زن از ادامه زناشویی، می‌توان به زندگی مشترک پایان داد بدون این که تلخی‌ها و سختی‌های طلاق را چشید. سابقاً در ازدواج دائم که اسلام طلاق را به دست مرد سپرده، او را مکلف نموده، حتی را از همسر خویش ضایع نسازد و به عدالت رفتار کند.

ثامناً اگر کسی بگوید این حق در ازدواج دائم به نفع مرد و به ضرر زن است و عادلانه نیست، باید گفت: غیر از این فرض که حق طلاق را به مرد بدهیم، چهار فرض دیگر در این جا وجود دارد که هیچ کدام به مصلحت نیست:

۱- حق طلاق برای هیچ یک از زن و مرد نباشد و هر دو ملزم باشند تا لحظه مرگ با هم زندگی کنند.

۲- حق طلاق فقط به دست زن باشد.

۳- حق طلاق به دست هر دو مشترک باشد.

۴- حق طلاق به دست هر دو مستقلاً باشد.

فرض اول، به مانند آبگرم‌کنی می‌شود که سوپاپ اطمینان ندارد و لذا در صورت غلیان، سرنوشتی جز انفجار نخواهد داشت. این فرض نه ممکن است و نه معقول. مسیحیت کاتولیک که به این فرض پایبند شد چه کرد؟ آیا توانست در مقابل درخواست عمومی امکان جدائی، مقاومت کند؟ تنها نتیجه‌ای که به بار آورد این بود که اسما زن و شوهر هم باشند؛ اما هر کدام اجازه داشته باشند با مردان و زنان دیگری طرح دوستی بریزند و معاشقه و رفیق بازی کنند.

فرض دوم، اولاً فقط صورت مسأله را عوض می‌کند و معترضین که این بار اغلب

از مردان خواهند بود اظهار خواهند کرد که چرا حق طلاق به زن سپرده شده است؟

ثانیا با توجه به احساسات و عواطف فراوان که زن از آن برخوردار است با اندک ناسازگاری از این حق استفاده کرده و خود را مطلقه می‌نماید و آن گاه که

تنهائی و بی‌پنهانی دامنگیر او و بچه‌هایش شد، خود نیز پی خواهد برد و اعتراف خواهد کرد که نمی‌بایست این چاقوی تیز را در وقت عصبانیت به دست او می‌دادند. و بدیهی است در چنین اوضاع و احوالی جوامع نیز از آثار سوء کثرت طلاق، مصون نخواهند ماند.

فرض سوم، در حقیقت نه تنها ثمره عملی ندارد؛ بلکه برگشت به فرض اول می‌کند؛ زیرا اگر هر دو حاضر به طلاق باشند، فرقی نمی‌کند که این حق به دست چه کسی باشد؛ چرا که وقتی صاحب حق آن را درخواست نمود، طرف دیگر نیز بدان رضایت خواهد داد و این نوع طلاق در اسلام تحت عنوان «طلاق مبارات» پیش بینی شده است. اگر یکی از آن دو حاضر به طلاق نباشد، آن دیگری نیز نمی‌تواند خود را رها سازد و لذا همان فرض اول می‌شود که اشکالات اساسی در پی داشت.

فرض چهارم، نتیجه‌ای جز این ندارد که آمار طلاق را افزایش دهد؛ زیرا هر یک از زن و مرد خود را برای جدائی مستقل می‌بینند و لذا با ایجاد کوچکترین ناراحتی در زندگی مشترک و یا امکان ایجاد یک زندگی بهتر با کس دیگر، اقدام به استفاده از این حق می‌کند و کانون خانواده از هم می‌پاشد و باید در انتظار آثار سوء آن در جامعه بود که امروز غرب برخی از آثار آن را چشیده است.

البته ناگفته نماند که هر یک از این چهار فرض را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد؛ زیرا وقتی سخن از حق طلاق می‌شود که به دست چه کسی است؟ یک بار معنی‌اش این است که می‌تواند از این حق استفاده کند و طلاق بدهد و یکبار معنی‌اش این است که می‌تواند از این حق استفاده کند و طلاق ندهد و زنانی که به حق طلاق برای مردان، معترض‌اند، نوعاً از دومی می‌هراسند؛ چرا که مردان غالباً به خاطر غیرت خدادادی که نسبت به همسرانشان دارند، دوست ندارند همسرشان را طلاق دهند و وی را در دست دیگری ببینند. پس اسلامی که در صدد حفظ کانون خانواده

است، حق طلاق را به دست کسی داده که از آن برای طلاقهای ناجوانمردانه سوء استفاده نکند؛ بلکه آن حق را برای عدم فروپاشی خانواده به کار بگیرد. در همین جاست که احساسات و عواطف خدادادی زن نسبت به شوهر و به ویژه فرزندان، به زن کمک می‌کند که در عین حالی که از شوهرش رضایت چندانی ندارد؛ اما وی را از نظر عاطفی و به ویژه به خاطر بچه‌ها، تحمل کند و از عدم طلاق مرد، رضایت نسبی داشته باشد. ولی ما در اینجا هر دو حق را بررسی می‌کنیم.

تاسعاً اگر خوب دقت شود اسلام عامل پیوند و طرف ایجاب را که زیبا و مقدس است، به زن سپرده که با عواطف او سازگار است و طرف قبول را که آخر الامر عامل جدائی و طلاق بوده و منفور است، به مرد سپرده است.

عاشراً زن پس از جدائی با مهریه جدید و با تأمین نفقه، ازدواج مجدد می‌کند؛ اما مرد باید علاوه بر پرداخت مهریه همسر اول و نفقه فرزندان وی، مهریه و نفقه دیگری به همسر دوم اختصاص دهد. لذا قاعدتاً طلاق باید به دست کسی باشد که از آن بیشتر متضرر می‌شود و اسلامی که به دنبال تحکیم بنیان خانواده است، حق طلاق و جدائی را به مردان سپرده تا برای جلوگیری از ضرر خود هم که شده، از این حق استفاده نکنند.

سوال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که اسلام در مقابل اعطای حق طلاق به مرد، چه امتیازاتی به زن داده و چه حمایت‌هایی از وی کرده است؟ در پاسخ به این سوال باید گفت:

اولاً اسلام از یک سو، به زن استقلال اقتصادی داده و از سوی دیگر، کلیه مخارج زندگی را به دوش مرد گذاشته و در نتیجه زنان به آسانی می‌توانند از محل مهریه، کار در منزل، شیر دادن به بچه‌های خود، کار اقتصادی در بیرون از خانه و هدایای اقوام و... خود را از نظر امکانات یک زندگی مستقل و آبرومندانه، از مرد مستغنی کنند تا در



صورت طلاق و حتی فوت همسر خویش، از نظر مالی دچار نگرانی و اضطراب نشوند.

ثانیاً در برخی موارد که مرد دارای عیوب خاص است، زن حق دارد خود رأساً با فسخ و ابطال پیمان زناشوئی، با مرد دلخواه خود ازدواج نماید؛ مانند جنون مرد، عین بودن مرد و...

ثالثاً از نظر اکثر مراجع زن می‌تواند ضمن یک عقد لازم شرط کند که شوهرش وی را در طلاق دادن خود وکیل نماید که در صورت بروز مسائلی خاص که از قبل تعیین می‌شود، خود را مطلقه سازد (خمینی، روح الله، ۱۳۷۸، ۱۰: ۷۸) (طلاق وکالتی)

### نتیجه‌گیری

با عنایت به مسائل مطروحه در مقاله چنین برداشت می‌شود که حق طلاق زن و مرد به صورتی که در مکتب حیات‌بخش اسلام تنظیم شده است، بهترین قانون در این زمینه است که همه مصالح همه افراد درگیر با موضوع را ملاحظه نموده است و هرگز نمی‌توان به نام «برابری، عدل است» حقوق زن و مرد را در امر طلاق یکسان دید، چرا که برابری به شرطی عدل است که آن دو موجود نیز برابر باشند و زن و مرد هر چند در انسانیت برابرند؛ اما زن، زن است و مرد، مرد و حقوق دیگری که بین آن دو وجود دارد، در امر طلاق نیز تأثیرگذار است و نمی‌توان این تفاوت‌ها را نادیده گرفت.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- البته بعضی می‌گویند: در قرآن آیه‌ای وجود ندارد دال بر این معنی باشد که اسلام حق طلاق را به مردان سپرده باشد؛ ولی باید توجه داشت که آیات قرآن اشاره به این معنی دارد مثلاً خطاب به مردان می‌گوید: «اذا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ...» یا می‌فرماید: «...طَلَقْتُمُوهُنَّ...» و از زنان، به مطلقات تعبیر می‌کند، در حقیقت گویای این است که این مهم به دست مردان سپرده شده است. (ر. ک. سوره بقره، آیات: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷ و سوره احزاب، آیه ۴۹). و روایات زیادی نیز در این رابطه وارد شده است که به دلیل اجتماعی بودن مسأله، از ذکر آن‌ها خود داری می‌شود. (ر. ک. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۲۳، اقسام طلاق، حدیث ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ج ۱۴، باب ۴۴، مصاهره، حدیث ۲).
- ۲- برای اطلاع بیشتر در خصوص این موضوع ر. ک. به: حقوق المرأة بین الاسلام و الدیانات الاخری، ص ۲۰۷ / طلاق، حسین حقانی زنجانی، ص ۱۷.
- ۳- البته شرط است که همسر دوم با زوجه مطلقه، مواجهه داشته باشد و این امر از واژه «تنکح» مستفاد است و منظور از این شرط، به خاک مالیدن بینی شوهر متفرعن است و غیرت مرد را تحریک می‌کند تا دست به طلاق مکرر نزنند.
- ۴- مرحوم شیخ در تهذیب با سند خود از منصور بن حازم نقل می‌کند که از امام صادق (ع) در مورد مطلقه سوال نمودم که آیا می‌تواند در عده‌اش به حج برود یا نه؟ فرمود: اگر اولین بارش باشد و حج، حج واجب باشد، می‌تواند؛ ولی اگر قبلاً به حج رفته باشد، نمی‌تواند مگر این که عده‌اش تمام شود.

## منابع

- مطهری، مرتضی (۱۳۵۹)؛ *نظام حقوق زن در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، ابی جعفر محمدبن حسن (۱۳۷۷ق)، *الخلافة*، بی‌جا، چاپ رنگین.
- محمد عبدالحمید، محمد (۱۹۹۰م)؛ *حقوق المرأة بین الاسلام و الدیانات الاخری*، باهره، بی‌نا.
- حقانی زنجانی، حسین (۱۳۸۰)؛ *طلاق یا فاجعة اخلاق خانواده*، بی‌جا، مؤلف.
- حر عاملی (۱۳۶۱)؛ *وسائل الشیعه*، دوره بیست جلدی، قم، مکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۲)؛ *بحار الانوار*، دوره ۱۱۰ جلدی، به اهتمام شیخ محمد آخوندی، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، رضی الدین (۱۳۶۵)؛ *مکارم الاخلاق*، ترجمه سید ابراهیم میرباقری، دوره دو جلدی، تهران، فراهان.
- سیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله (۱۳۷۷)؛ *کنز العرفان فی فقه القرآن*، به اهتمام واعظ زاده خراسانی، دوره دو جلدی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی و انتشارات الهدی.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۸)؛ *رسالة نوین*، تهران، دارالکتب اسلامیه.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۸۷)؛ *شرح مثنوی شریف*، محمد استعلامی، دوره هفت جلدی، ج ۲، تهران، سخن.

